



میرعبدالواحد سادات

گذار نظام بین‌الملل از:

## «قانون جنگل» به «جنگل بدون قانون»

عصر شکست ارزش‌ها  
و عروج اژدهای شرور

### تحلیل حقوقی - فلسفی افول حاکمیت قانون در نظم جهانی معاصر

نظام بین‌الملل معاصر در سه دهه اخیر شاهد روندی فزاینده از تضعیف قواعد حقوقی، نهادهای چندجانبه و ارزش‌های هنجاری بوده است، روندی که به‌ویژه پس از «پایان جنگ سرد» و با تشدید یک‌جانبه‌گرایی قدرت‌های بزرگ، شتاب گرفته است.

این مقاله با بهره‌گیری از نظریه:

واقع‌گرایی سیاسی (توسیدیدس (Thucydides)، تاریخ‌نگار یونانی (حدود ۴۶۰ ق.م) و فلسفه سیاسی توماس هابز این استدلال را مطرح می‌کند که جهان از وضعیت موسوم به: «قانون جنگل» یعنی غلبه قدرت در چارچوب حداقلی از قواعد به مرحله‌ای خطرناک‌تر، یعنی: «جنگل بدون قانون» وارد شده است. وضعیتیتی که در آن حتی تعهد صوری به حقوق بین‌الملل نیز فرو می‌ریزد که حوادث خونبار در اوکراین و غزه مصداق آن است.

این نوشته در مثال تجاوز دیروز بر ونزوئلا نشان می‌دهد که چگونه نقض حاکمیت دولت‌ها، منع توسل به زور و اصول بنیادین حقوق بشر، مشروعیت نظم حقوقی جهانی را با بحران و خطر سقوط مواجه ساخته و پرسش «افول تمدن غرب» را به‌عنوان یک مسئله نظری و اخلاقی مطرح می‌سازد.

### بحران نظم حقوقی جهانی

تحولات نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، به‌جای تثبیت حاکمیت قانون جهانی، به فرسایش تدریجی آن انجامیده است. توسل فزاینده به زور، بی‌اعتنایی به نهادهای بین‌المللی، استانداردهای دوگانه در حقوق بشر و تضعیف اصل مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، نشانه‌های بارز این بحران‌اند. پرسش محوری این مقاله آن است که آیا جهان معاصر در حال بازگشت به نوعی: «وضعیت طبیعی» هابزی در مقیاس بین‌المللی است؟

### از نظم وستفالی تا «قانون جنگل»:

نظام دولت-ملت که پس از صلح وستفالی (۱۶۴۸ م) شکل گرفت، بنیاد حقوقی تنظیم روابط بین‌المللی را بر اصل حاکمیت دولت‌ها استوار ساخت. پس از جنگ‌های جهانی و با تأسیس جامعه ملل و سازمان ملل متحد، منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی، امید آن می‌رفت که جهان از منطق «قدرت صرف» به منطق «حقوق و قواعد مشترک» گذر کند.

با این حال، در دوره پس از جنگ سرد، هرچند قدرت نقش مسلط یافت، اما هنوز قواعدی حداقلی وجود داشت. این وضعیت را می‌توان «قانون جنگل» نامید: غلبه قوی‌تر و اما در چهارچوبی حداقلی از قواعد پذیرفته شده.

### شکست اخلاقی قدرت و پرسش افول تمدن غرب

رفتار و گفتار رهبران پوپولیست و یک‌جانبه‌گرا—به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا—نشان‌دهنده نوعی شکست اخلاقی در رأس قدرت جهانی است.

زبان زور، قلدرمنشی، پوپولیسم و بی‌اعتنایی به مسئولیت اخلاقی (Moral Obligation) نه تنها نظم حقوقی، بلکه اعتبار اخلاقی تمدن غرب را نیز با پرسش مواجه می‌سازد.

از آن‌جا که آمریکا خود را پرچم‌دار نظم لیبرال و ادامه‌دهنده میراث تمدن غرب می‌داند، عدول آن از هنجارهای حقوقی و اخلاقی، پرسش «افول تمدن غرب» را از یک شعار سیاسی به یک مسئله نظری جدی بدل می‌کند.

### بازگشت به جهان هابزی:

عروج لویاتان (اژدها شرور) در عرصه بین‌المللی

توماس هابز در کتاب لویاتان خود، وضعیت طبیعی را عرصه: «جنگ همه علیه همه» توصیف می‌کند، جایی که: قوی‌تر صاحب حق مطلق است و عدالت و انصاف بی‌معنا می‌شوند قانون در غیاب اقتدار الزام‌آور فرو می‌پاشد. در نظام بین‌الملل کنونی، با تضعیف اقتدار حقوقی سازمان ملل و نهادهای چندجانبه، شاهد بازتولید همین وضعیت در سطح جهانی هستیم.

در این وضعیت قدرت مسلط خود به «لویاتان» بدل می‌شود که نه حافظ نظم، بلکه تعیین کننده خودسرانه قواعد خاص خودش از «قانون جنگل» به «جنگل بدون قانون» مرحله کنونی، فراتر از «قانون جنگل» است.

### در «جنگل بدون قانون»:

قواعد حقوق بین‌الملل به صورت گزینشی اعمال می‌شوند  
اصل التزام به قانون به عنوان یک ارزش مشترک فرو می‌ریزد  
حقوق بین‌الملل از نظامی الزام آور به ابزاری سیاسی تنزل می‌یابد.  
این وضعیت، مصداق کامل «جهان هابزی» (Hobbesian World) در روابط بین‌الملل است.  
ونزوئلا مصداق واقعی «جهان هابزی»  
حادثه بازداشت رئیس‌جمهور منتخب ونزوئلا و همسرش توسط نیروهای خارجی و انتقال آنان از کشور،  
نمونه‌ای عینی از فروپاشی هنجارهای حقوقی است.  
این اقدام:

نقض اصل حاکمیت دولت‌ها (State Sovereignty)  
نقض اصل منع توسل به زور (UN Charter, Art ۲(۴))  
مصداق ربایش و گروگان‌گیری دولتی (State Abduction)  
و بازداشت خودسرانه فرامرزی (Extrajudicial / Transnational Arbitrary Detention)  
محسوب می‌شود و می‌تواند مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا را مطابق با مواد کمیسیون:  
حقوق بین‌الملل (International Law Commission) و سند مهم سال (۲۰۰۱ م) مربوط به  
مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها برای اعمال متخلفانه بین‌المللی  
(Articles on Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts – ARSIWA)  
تعریف نماید.

انگیزه‌های ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک

عامل اصلی این تحاوز

بررسی این حادثه بدون توجه به زمینه ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک و همچنان دکترین «مونرو - ترامپ»  
قابل توضیح و درک نیست:

تضعیف نفوذ چین و روسیه در بازار انرژی و سیاست آمریکای لاتین

تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای به نفع واشنگتن

ارسال پیام و هشدار به رقبا در نظام بین‌الملل چندقطبی در حال ظهور.

تسلط بر بزرگترین ذخایر نفتی جهان

ونزوئلا بخاطر همین ذخایر خود در معرض تجاوز استعماری و امپریالیستی بزرگترین امپراطوری جهان و «  
زنگی مست» قرار گرفته است.

(من در دور اول آقای ترامپ و زمانیکه بعد از استعمال مادر بمب‌ها در ولایت ننگرهار و با تبختر از

نابودی افغانستان وطنی یک هفته سخن گفت، به تاسی از کلام حضرت مولانا:

تیغ دادن در کف زنگی مست

...

فتنه آرد در کف بد گوهران  
ایشان را « زنگی مست » خطاب کردم که در اعمال شان مصداق دارد (

### نتیجه گیری

نظام بین الملل معاصر در حال تجربه یک گذار قهقرایی است: از نظمی ناقص اما قاعده مند، به وضعیتی که در آن زور جایگزین قانون شده است. «جنگل بدون قانون» نه تنها حقوق بین الملل، بلکه دستاوردهای مدنیت معاصر را تهدید می کند. در چنین جهانی، سکوت نخبگان، جامعه مدنی و اربابان اندیشه، توجیه اعمال شرارت بار، ازدهای شریر است که بشریت و تمدن جهان را آماج قرار داده است. بازاندیشی در نقش اخلاق، قانون و مسئولیت در سیاست جهانی، بیش از هر زمان دیگر نیاز مبرم تاریخی است.

با حرمت